

ستایش: ملکا، ذکر تو کویم

نروم جسز به همان ره که تو ام راه نیایی

ملکا، ذکر تو کویم که تو پائی و خدایی

قلمرو زبان

قالب شعر: غزل

قافیه‌های این غزل (به ترتیب): خدایی، نمای، سزایی، ثنایی، نیایی، جزایی، فزایی، رهایی
استعاره: مَلِک ← استعاره از «معشوق = خداوند»

قلمرو زبان

پادشاه، خداوند

مَلِک*: نقش دستوری ← مُنادا
نشانه ندا ← «ا» (ملکا)

ذکر: یاد کردن، بر زبان راندن

مرجع ضمیر «تو» (در تمامی ابیات این شعر): معشوق (خداوند)
جمله پایانی بیت (= که تو ام راه نیایی): به دو صورت، تلفظ و معنی می‌گردد:

۱ ... که تو راهنمای من هستی [تو: نهاد / راهنما: مسند / ام (من): مضاف‌الیه / یی: مخفّف «هستی» = فعل اسنادی]

۲ ... که تو به من راه (را) نمایی (نشان دهی)؛ [تو: نهاد / ام (من): متمم (به من / راه: مفعول / نمایی: فعل)]

همه توحید تو کویم که به توحید سزایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو جویم

قلمرو زبان

تکرار: همه، توحید، تو واج آرایی: تکرار صامت «ت»

قلمرو زبان

جویم: جست‌وجو می‌کنم فضل*: بخشش، کرم

جویم*: از مصدر «پویدن»؛ حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی؛ تلاش؛ رفتن
سزا*: سزاوار، شایسته، لایق

قلمرو زبان

معنی بیت: فقط درگاه تو را جست‌وجو می‌کنم. به سبب بخشش و کرم تو در تلاش و حرکت هستم. فقط یگانگی تو را بر زبان می‌آورم که سزاوار توحید هستی.

مفهوم بیت: برتری معشوق (خداوند) بر همه کس و همه چیز [فقط «معشوق» و دیگر هیچ]

قلمرو زبان

جناس ناهمسان (اختلافی): جویم و پویم و گویم

تو نماینده فضل تو سزاوار ثنایی

تو حکیمی تو عظیمی تو کبری تو رحیمی

قلمرو زبان

کریم*: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند

رحیم*: بسیار مهربان، از نام‌ها و صفات خداوند

نماینده*: آن که آشکار و هویدا می‌کند؛ نشان‌دهنده

ثنا*: ستایش، سپاس

قلمرو زبان

حکیم*: دانا به همه چیز؛ دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند
تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد



قلمرو نظر

معنی بیت: تو دانا، بزرگ و بسیار بخشنده و مهربان هستی. تو نشان‌دهنده (دارای) فضل و بخششی و سزاوار ستایش. مفهوم بیت: ذکر صفات الهی

توان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

آرایه «موازنه» (ویژه علوم انسانی): نتوان ← نتوان / وصف ← شبه / تو گفتن که تو در ← تو گفتن که تو در / فهم ← وهم / نگنجی ← نیایی
واج آرایه: تکرار صامت «ت»

قلمرو نظر

معنی بیت: توصیف تو را نمی‌توان برشمرد چرا که تو در فهم و ادراک محدود انسان نمی‌گنجی و نمی‌توان شبیه و مانندی برایت ذکر کرد زیرا تو (حتی) به وهم و خیال نیز در نمی‌آیی. مفهوم بیت: ناتوانی انسان از وصف و درک خداوند

همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

واج آرایه: تکرار مصوت بلند «ای» و مصوت کوتاه «ت»
آرایه «ترصیع» (ویژه علوم انسانی): همه ← همه / عزی ← نوری / جلالی ← سروری / همه ← همه / علمی ← جودی / یقینی ← جزایی

قلمرو نظر

معنی بیت: تو تمامی ارجمندی، بزرگواری، دانش، یقین، نور، شادی، بخشش و پاداش هستی. مفهوم بیت: ذکر صفات خداوند

همه میشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی

فزایی: بیفزایی، زیاد و افزون نمایی [هم خانواده «افزایش»]

قلمرو نظر

جناس ناهمسان (اختلافی): غیبی و عیبی
تضاد: بیشی و کمی / بکاهی و فزایی

قلمرو نظر

تکرار: تو
واج آرایه: تکرار صامت «ت» و مصوت‌های «ت» و «ای»

توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

قلمرو نظر

وصف: توصیف کردن، بیان و شرح چگونگی و حالت (هم خانواده «اوصاف، توصیف، موصوف و ...»
نگنجی: جای نمی‌گیری (هم خانواده «گنجایش»)
شبهه*: مانند، مثل، همسان
وهم*: پندار، تصور، خیال

قلمرو نظر

جناس ناهمسان (اختلافی): فهم و وهم
تکرار: نتوان، تو، گفتن

همه عزی و جلالی، همه علمی و یقینی

قلمرو نظر

عزی*: ارجمندی، گرامی شدن؛ مقابل «ذل»، [هم خانواده «عزت، عزیز و ...»]
جلال*: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبرایی او اشاره دارد
یقین*: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد
سرور*: شادی، خوشحالی
جود*: بخشش، سخاوت، گرم
جزا*: پاداش کار نیک

قلمرو نظر

تکرار: همه

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بیوشی

قلمرو نظر

بیش: افزونی، زیادی
بکاهی: از مصدر «کاستن»؛ کم کنی [هم خانواده «کاهش»]
کم: اندک

همهٔ عیب‌ها را می‌پوشانی؛ همهٔ کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.

← عالم الغیب بودنِ خداوند
 ← مفهوم بیت: ستارالعیوب بودنِ پروردگار
 ← همهٔ کم و زیاد شدن‌ها (= عزّت و ذلّتِ انسان‌ها) در دستِ خداوند است.

واج آرایی: تکرار صامت «ب» و مصوّت «ای»

تکرار: همه و تو

ترصیع [ویژهٔ علوم انسانی]

قلمرو نثر

معنی بیت: (خداوندا) تو به تمام امور غیبی و ناپیدا آگاه هستی و

مگر از آتش دوزخ بودش روی ربّانی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

حکیم سنایی غزنوی

مراعات نظیر: آتش و دوزخ

تخلّص: «سنایی» ← تخلّص شاعر

مجاز: روی ← مجاز از «چاره، امکان»

قلمرو نثر

مگر: امید است (قید آرزو و تمنا)

← شاید (قید تردید)

دوزخ: جهنّم

مرجع «ش» (بودش): سنایی

روی*: مجاز از «چاره، امکان»

قلمرو نثر

معنی بیت: لب و دندان (همهٔ وجود = تمامی اعضای) سنایی توحید و یگانگی تو را می‌گوید؛ امید است (شاید) برای او (سنایی) از آتش دوزخ امکان‌رهایی باشد.

مفهوم بیت: وصفِ توحید خداوند به امیدِ رهایی از آتش جهنّم

قلمرو نثر

← مراعات نظیر

لب و دندان: ← مجاز از «کُلّ وجود»



فصل یکم

ادبیات تعلیمی

درس یکم: شکر نعمت
کارگاه متن پژوهی
گنج حکمت: گمان
درس دوم: مست و هشیار
کارگاه متن پژوهی
شعرخوانی: در مکتب حقایق

لاول درس

شکر و نعمت

مَتَّ خدای را، عَزَّوَجَلَّ، که طاعتش موجبِ قُرْبَت است و به شُکر اندرش مَزیدِ نعمت.

حذف: فعلِ «است» (بعد از واژهٔ «نعمت») به قرینهٔ لفظی حذف شده است

شیوهٔ نگارش این درس: نثر «مُسَجَّع» (دارای سجع)
آرایهٔ «سجع»: قُرْبَت و نعمت

معنی: شُکر و سپاس، مخصوصِ خداوند گرامی و بلندمرتبه است؛ خداوندی که اطاعت از او موجبِ نزدیکی به اوست و شکرگزاری او باعث افزایش نعمت است.

● این عبارت، **قربت معنایی دارد**: «شکر نعمت، نعمت افزون کند / کُفر نعمت از کُفت بیرون کند» (مولانا)

قلمرو نثر

مَتَّ: سپاس، شُکر، نیکویی

عَزَّوَجَلَّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود

طاعت: اطاعت، عبادت

قُرْبَت: نزدیکی [هم‌خانوادهٔ «قُرب، مقاربت، قرابت»]

مَزید: افزونی، زیادی

دو حرف اضافه برای یک متمم: به شکر اندرش ← شکر: متمم /

به: حرف اضافهٔ اوّل / اندر: حرف اضافهٔ دوم

مرجع «ش» (طاعتش و اندرش): هر دو «خدا»

نقش «ش»: هر دو ← مضاف‌الیه

هر نَفْسی که فرو می‌رود، مُمِدِّ حیات است و چون برمی‌آید، مَفْرَحِ ذات. پس در هر نَفْسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

تضاد: فرو می‌رود و بر می‌آید

← حیات و ذات

سجع: ← موجود و واجب [سجع متوازن ← اشتراک فقط در «وزن»]

معنی: هر نفسی که فرو می‌رود (ذم) یاریگر زندگی است و وقتی بالا می‌آید (بازدم) شادی‌بخش وجود است. پس در هر یک نَفْس (کشیدن) دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی یک شُکر واجب است.

پیام: باید شکرگزار لحظه لحظهٔ زندگی بود.

قلمرو نثر

هر نَفْسی: هر یک نَفْس

فرو می‌رود: پایین می‌رود؛ عمل «ذم» (در تنفّس)

مُمِدِّ: مَدَد کننده، باری‌رساننده [هم‌خانوادهٔ «امداد»]

حیات: زندگی [حیاط ← میدان، صحن]

بر می‌آید: بالا می‌آید؛ عمل «بازدم»

مَفْرَح: شادی‌بخش، فَرَح انگیز

ذات: وجود

حذف: فعل: «است» (بعد از واژه‌های «ذات» و «واجب») به قرینهٔ لفظی حذف شده است

از دست و زبان که برآید | کز عده شکرش به درآید؟

دست و زبان: ← مراعات نظیر
 ← دست ← مجاز از «قدرت و توانایی»، «عمل و کردار»
 ← مجاز: ← زبان ← مجاز از «سخن و گفتار»

قلمرو نظر

معنی بیت: هیچ کس نمی‌تواند با کردار و توان و گفتار خود، شکر و سپاس خداوند را به جای آورد.
مفهوم بیت: عجز و ناتوانی انسان در سپاس‌گزاری از پروردگار.

قلمرو زبان

که (مصراع اول): به معنی «چه کسی؟»
 برآید: از مصدر «برآمدن»؛ به معنی «از عهده برآمدن، انجام دادن»
 خداوند ← ش: ← نقش ← مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته و وابسته)
استفهام انکاری: مصراع اول ← از دست و زبان هیچ کس بر نمی‌آید

قلمرو ابر

«اعملوا آل داؤد شُکراً وَ قَلِيلاً مِنْ عِبَادِي الشُّكُورَ».

قلمرو نظر

ترجمه آیه: ای خاندان داود، سپاس‌گزارید و عده کمی از بندگان من، سپاس‌گزارند.

قلمرو ابر

آرایه «تضمین»: سعدی، آیه‌ای از قرآن را در کلام خود آورده است [سوره سبأ، آیه ۱۳]

عذر به درگاهِ خدای آورد
 کس نتواند که به جای آورد

بنده همان به که ز تقصیر خویش
 ورنه، سزاوارِ خداوندی‌اش

قلمرو ابر

قالب شعر: قطعه
قافیه قطعه: «خدای» و «جای»
ردیف: «آورد»

قلمرو زبان

په: بهتر
تقصیر*: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن
عذر: معذرت خواهی، پوزش
ورنه: مخفّف «و اگر نه»
حذف: فعل «است» (بعد از «به» مصراع اول) به قرینه معنایی حذف شده است
مرجع ضمیر «خویش»: بنده

قلمرو نظر

معنی قطعه: بنده همان بهتر است که به خاطر کوتاهی (در عبادت و شکرگزاری) در پیشگاه خداوند پوزش بخواهد و گرنه آنچه را که سزاوار خداوند است، هیچ کس نمی‌تواند به جای بیاورد.
مفهوم: ناتوانی انسان از سپاس‌گزاری و شکرگزاری خداوند.

بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمتِ بی‌دریغش همه جا کشیده.

قلمرو زبان

حذف: فعل «است» (بعد از «رسیده» و «کشیده») حذف به قرینه معنایی
زمان فعل‌های «رسیده» و «کشیده»: هر دو ← ماضی نقلی (رسیده است و کشیده است)

بی‌حساب: بی اندازه، فراوان
همه را: به همه [را: حرف اضافه به معنی «به»؛ همه: متمم]
خوان*: سفره، سفره فَرّاح و گشاده
بی دریغ: بی مضايقه

تقویر

معنی: رحمت فراوانِ خداوند همچون باران به همه رسیده و نعمتِ بدونِ مُضایقهٔ او مانند سفره‌ای گشاده در همه جا گسترده شده است.
مفهوم: اشاره به «گستردگی و فراگیری و همگانی بودنِ رحمت و لطف و نعمت الهی».

تقویر

← بارانِ رحمت (رحمت: مشبّه / باران: مشبّه‌به) ← اضافهٔ تشبیهی
← خوانِ نعمت (نعمت: مشبّه / خوان: مشبّه‌به) ← اضافهٔ تشبیهی
سجع: رسیده و کشیده

پردهٔ ناموسِ بندگان به گناه فاحش نَدرد و وظیفهٔ روزی به خطای مُنکر نبرد.

تقویر

معنی: (خداوند) آبروی بندگان را با وجود ارتکاب گناه آشکار نمی‌ریزد و روزی و رزقِ مَقَرَر آنان را با وجودِ خطاکاربودنشان قطع نمی‌کند.

← جملهٔ اول اشاره به «صفتِ «ستّار العیوب» بودنِ خداوند
← جملهٔ دوم اشاره به «رِزّاقیت» خداوند
← «ستّار العیوب» و «هُوَالرِّزّاق»

● این عبارت، ارتباط معنایی دارد با:

- ۱- ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نیست
- ۲- آدیم زمین، سفرهٔ عام اوست
برین خوان یغما چه دشمن چه دوست [آدیم: چرم]
- ۳- دو کونش یکی قطره از بحرِ علم گنّه بیند و پرده پوشد به حِلْم [دوگون: دو جهان = دنیا و آخرت]
- ۴- کَرَم‌های تو ما را کرد گسستاخ

تقویر

ناموس: آبرو، شرافت
فاحش: آشکار، واضح
وظیفه: مَقَرَری، وَجِه معاش
روزی: رزق؛ مقدار خوراک یا وَجِه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد
وظیفهٔ روزی: رزقِ مَقَرَر و مُعین
مُنکر: زشت، ناپسند
گروه اسمی: پردهٔ ناموسِ بندگان [پرده: هسته گروه اسمی / ناموس: مضاف‌الیه / بندگان: وابسته و ابسته (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)]

تقویر

تشبیه: پردهٔ ناموس (ناموس: مشبّه / پرده: مشبّه‌به) ← اضافهٔ تشبیهی
کنایه: پردهٔ ناموسِ کسی را دریدن ← کنایه از «رُسا و بی‌آبرو کردنِ کسی»
نبرد و نبرد: ← جناس ناهمسان (اختلافی) ← سجع

فَرّاشِ باد صبا را گفته تا فرشِ زمردین بگسترند و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد زمین بپرورد.

نبات: گیاه، زستنی

مهد: گهواره

حذف: فعل «است» (بعد از «گفته» و «فرموده») به قرینهٔ معنایی حذف شده است [زمان هر دو فعل «گفته است» و «فرموده است»:
ماضی نقلی]

را: (هر دو) حرف اضافه به معنی «به» [«فَرّاشِ باد صبا» و «دایهٔ ابر بهاری» ← متمم]

تقویر

فَرّاش: فرش گستر، گستردهٔ فرش
صبا: بادی که از طرف شمال شرقی می‌وزد؛ باد بهاری
زَمَرْدین: منسوب به زَمَرْد [زَمَرْد ← یکی از سنگ‌های قیمتی به رنگ سبز]
دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند
بنات: جمع «بنت»؛ دختران

جناس ناهمسان (افزایشی): فزاش و فرش

سجع: گفته و فرموده
بگسترد و پیورود

قلمرو نظر

معنی: (خداوند) به باد صبا که همچون فرش گسترده‌ای است، دستور داده که بر روی زمین، فرشی از چمن و سبزه بگستراند و به ابر بهاری که مانند پرستاری (دایه‌ای) است فرمان داده تا گیاهان را در گهوارهٔ زمین پرورش دهد.

مفهوم: رویش گیاهان و سبزه‌ها بر زمین به امر پروردگار.

تشبیه: فزاش باد صبا (باد صبا: مشبه / فزاش: مشبه‌به)
دایهٔ ابر بهاری (ابر بهاری: مشبه / دایه: مشبه‌به)
بناتِ نبات (نبات: مشبه / بنات: مشبه‌به)
مهدِ زمین (زمین: مشبه / مهد: مشبه‌به)

همگی ← اضافهٔ تشبیهی]

استعاره: فرش زمردین ← استعاره از «سبزه‌ها و چمن‌ها»

تشخیص: باد صبا
ابر بهاری
نبات

درختان را به خلعتِ نوروزی قَبای سبزِ ورق در برگرفته و اطفالِ شاخ را به قُدومِ موسمِ ربیعِ کلاهِ شکوفه بر سر نهاده.

قلمرو نظر

تشبیه: قبای سبز ورق (ورق: مشبه / قبای سبز: مشبه‌به)
اطفالِ شاخ (شاخ: مشبه / اطفال: مشبه‌به)
کلاه شکوفه (شکوفه: مشبه / کلاه: مشبه‌به)

همگی ← اضافهٔ تشبیهی]

تشخیص: ربیع (به سبب «قُدوم = قدم نهادن»)

مراعات نظیر: درختان، سبز، ورق، شاخ و شکوفه
خلعت، قبا و کلاه

قلمرو نظر

معنی: بر تن درختان به عنوان لباسِ نوروزی (عید)، برگ سبز پوشانده و با فرارسیدنِ فصل بهار بر سر شاخه‌های نودمیدهٔ مانند اطفال، کلاهی از شکوفه گذاشته است.

خلعت: جامهٔ دوخته شده که فرد بزرگی به کسی ببخشد
قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش (جلو) باز است و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند
وَرَق: برگ

در برگرفته: پوشانده، به تن کرده

اطفال: جمع «طفل»

شاخ: شاخهٔ درخت

قُدوم: آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن

موسم: فصل، هنگام، زمان ربیع: بهار

حذف: فعلی «است» (بعد از «دربرگرفته» و «نهاده») به قرینهٔ معنایی حذف شده است [در برگرفته (است) و نهاده (است): ماضی نقلی]

عَصارةٔ تاکی به قدرتِ او شهیدِ فایق شده و تخمِ خرمایی به تربیتش نخلِ باسق گشته.

تربیت: پرورش، لطف و توجه

نخل: درخت خرما باسق: بلند، بالیده

نقش دستوری «ش»: مضاف‌الیه ← تربیت او

حذف: فعل «است» (در هر دو جمله) به قرینهٔ معنایی حذف شده است [→ شده است / گشته است]

قلمرو نظر

مراعات نظیر: تاک و خرما (نخل)

سجع: شده و گشته

قلمرو نظر

عَصارة: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افسره؛ شیره

تاک: درخت انگور، رَز

مرجع «او» و «ش»: (هر دو) خداوند

شهید: عسل فایق: برگزیده، برتر

شهیدِ فایق: عسل خالص

تخمِ خرما: هستهٔ خرما

هسته خرما با پرورش او به نخل بلندی بدل گشته است.
مفهوم: تأکید بر «قدرت و توانایی خداوند»

تا توانایی به کف آری و به غفلت نخوری
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

ابر و باد و مه و خورشید و فلک: ← مراعات نظیر
 «مَجَاز از «کَلَّ آفرینش»

معنی قطعه: ابر و باد و ماه و خورشید و آسمان (تمامی پدیده‌ها) مشغول کارند تا اینکه تو روزی خود را به دست آوری و در غفلت و بی‌خبری (از یاد خداوند) از آن استفاده نکنی. همه پدیده‌ها برای آسایش تو در اختیار قرار داده شده است (فرمانبردار تو هستند)، حال، دور از انصاف و عدالت است که تو از خالق پدیده‌ها (= خداوند) فرمانبرداری نکنی.
مفهوم قطعه: برخذر داشتن انسان از غافل بودن از یاد و ذکر خداوند.

● این قطعه با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

گفتم این شـرط آدمیت نیست

مرغ تـسـبیح‌گوی و من خاموش

معنی: شیره انگور با قدرت خداوند به عسل خالص تبدیل شده و

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

قلمرو زبیر

مَه: مُخَفَّف «ماه»

فَلک: آسمان

غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی (هم‌خانواده «غافل، مغفول، اغفال»)

مرج «همه»: همان «ابر و باد و ماه و خورشید و فلک»

از بهر: برای (حرف اضافه)

مرج ضمیر «تو»: (هر سه) انسان

سرگشته: حیران، سرگردان

حذف: فعل «اند» (بعد از سرگشته و فرمانبردار) حذف به قرینه لفظی

قلمرو زبیر

قالب شعر: قطعه

قافیه‌های قطعه: «نخوری» و «نبری»

مَجَاز: نان ← مَجَاز از «ریز و روزی»

در خبر است از سرور کاینات و مَفخِر موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفوتِ آدمیان و تَتَمَّهٔ دَورِ زمان، مُحَمَّد مصطفی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

مصطفی: برگزیده

معنی: در حدیثی از سرور موجودات و مایهٔ افتخار جهانیان و موجب رحمت و بخشایش انسان‌ها و برگزیدهٔ افراد بشر و مایهٔ کمالِ گردش روزگار، مُحَمَّد مصطفی، که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد، نقل شده است که ... [حدیث پیامبر بعد از سه بیت بعدی آمده است ← هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار...]

قلمرو زبیر

خبر: حدیث، روایت

سَرور: رئیس، بزرگ، پیشوا

کاینات*: جمع «کاینه»؛ همهٔ موجودات جهان

مَفخِر*: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایهٔ افتخار

صَفوت*: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

تَتَمَّه: باقی‌مانده

تَتَمَّهٔ دَورِ زمان*: مایهٔ تمامی و کمالِ گردشِ روزگار؛ مایهٔ تمامی و

کمالِ دَورِ زمانِ رسالت

شَفِيعُ مُطَاعٍ نَبِيُّ كَرِيمٍ
 قَسِيمٌ جَمِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

نَبی*: پیغمبر، پیام‌آور، رسول

کَریم: بخشنده، صاحب کرم

قَسیم*: صاحب جمال

قلمرو زبیر

شَفِيع: شفاعت کننده، پیامبر

مُطَاع*: فرمانروا؛ اطاعت شده؛ کسی که دیگری، فرمان او را می‌برد

«ت» و «ای»

آرایه موازنه [ویژه علوم انسانی]

قلمرو نظر

معنی: او (پیامبر (ص)) شفاعت‌کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش‌بو و دارای نشان پیامبری است.

حُسْنَتْ جَمِيعِ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

قلمرو نظر

واج آرایه: تکرار صامت‌های «ل» و «ه»

قلمرو نظر

معنی: (پیامبر) به سبب کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه خوبی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

چربال از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

تشبیه: دیوار اُمت (امت: مشبه / دیوار: مشبه‌به) ← اضافه تشبیهی
تلمیح: اشاره به «داستان حضرت نوح (ع)»
مراعات نظیر: نوح، موج، بحر و کشتیان
جناس ناهمسان (اختلافی): پشتیان و کشتیان
 [● برخی از همکاران ارجمند، معتقدند که این بیت، «اسلوب معادله» دارد]

قلمرو نظر

معنی: (ای پیامبر) اُمتی که پشتیبانی مثل تو دارد، هیچ غمی نخواهد داشت و کسانی که کشتیان و هدایت‌گری چون نوح داشته باشند از امواج مشکلات و حوادث، ترسی ندارند.
مفهوم: ستایش پیامبر (ص)

جسیم*: خوش اندام
وسیم*: دارای نشان پیامبری
نسیم*: خوش بو

قلمرو نظر

جناس ناهمسان (اختلافی): قسیم، جسیم، نسیم، وسیم
واج آرایه: تکرار صامت‌های «س»، «م»، «ن» و تکرار مصوّت

بَلِّغِ الْغُلَّيْ بِكَمَالِهِ، كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

قلمرو نظر

بَلِّغْ: رسید

الغلی: مرتبه بلند و والا (هم خانواده «علو، اعلی») **كَشَفَ:** برطرف کرد، آشکار ساخت
الدُّجَى: تاریکی‌ها
جمال: زیبایی
خصال: خوبی‌ها، طینت‌ها؛ جمع «خصلت»

چرخم دیوار اُمت را که دارد چون تو پشیمان؟

قلمرو نظر
اُمت: پیروان یک پیامبر؛ جماعت؛ گروهی از مردم
باک: ترس، هراس
بحر: دریا
مرجع «تو»: پیامبر (ص)
استفهام انکاری: چه غم؟ ← غمی نیست
 چه باک؟ ← باکی وجود ندارد
حذف: فعل «است» (بعد از «غم و باک») به قرینه معنایی حذف شده است

قلمرو نظر

قافیه بیت: پشتیان و کشتیان

هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دستِ انابت به امید اجابت به درگاه حق جَلَّ وَعَلَا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند.

جَلَّ وَعَلَا: بزرگ و بلندقدر است
باز: دوباره

ش (هر دو): مرجع: خداوند
 ← نقش دستوری: (هر دو) مفعول ← او را بخواند

قلمرو نظر

پریشان روزگار: بدبخت، بیچاره
انابت*: توبه؛ بازگشت به سوی خدا؛ پشیمانی
اجابت: پذیرفتن، قبول کردن

قلمرو نظر

معنی: هر زمانی که یکی از بندگان گناهکار و بیچاره، دستان خود را برای توبه و پشیمانی و به امید آموزش و پذیرفته شدن به درگاه خداوند - که والا قدر و بزرگ است - بلند می‌کند، خداوند بزرگ به او توجهی نمی‌کند. دوباره خداوند را صدا می‌زند، پروردگار، باز (از او) روی برمی‌گرداند، آن بنده بار دیگر با التماس و زاری، خدا را صدا می‌زند (و طلبِ آموزش می‌کند).

اعراض*: روی‌گرداندن از کسی یا چیزی، روی‌گردانی
تَضَرُّع*: زاری کردن، التماس نمودن
ترادف: تضرع و زاری
بخواند: صدا زدن

قلمرو زبیر

کنایه: پریشان روزگار ← کنایه از «بیچاره»
نظر نکند ← کنایه از «بی‌توجهی»
جناس ناهمسان (اختلافی): انابت و اجابت

حق، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى فرماید: یا مَلَانِكْتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي و لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ، دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

قلمرو زبیر

سجع: کردم و برآوردم و دارم

یا مَلَانِكْتِي: ای فرشتگان من (← یا = حرف ندا / ملانکه = فرشتگان / ی = من)
قد استحییْتُ: من شرم دارم (استحییْتُ = هم‌خانواده «حیا» = شرم)
من عبدي: از بندهام (عبد = بنده)
و لیس: و نیست
لَهُ غیری: برای او غیر از من کسی (= پناهی)
فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ: پس او را آمرزیدم (غَفَر = هم‌خانواده «استغفار» = آمرزش)
آمَرْتُش:

قلمرو نظر

ترجمه کلی: ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدمش.

● **ارتباط معنایی دارد با:**

«قبول است اگر چه هنر نیستش»

که جز ما پناهی دگر نیستش»

| کرم بین و لطف خداوندگار

| گنه بنده کرده ست و او شرمسار

تلمیح: بیت، تلمیح و اشاره دارد به همان روایت بالا «یا مَلَانِكْتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي و لیس له غیری فقد غفرت له»

قلمرو زبیر

مرجع «او»: خداوند

حذف: فعل «بین» (بعد از «خداوندگار») به قرینه لفظی حذف شده است
حذف: «است» (پایان بیت) حذف به قرینه لفظی (شرمسار: مُسند)
واو: (هر دو) نشانه ربط (پیوند) هم‌پایه‌ساز ← بین دو جمله آمده‌اند

قلمرو نظر

معنی: کرم و لطف و محبت خداوند را بین؛ بنده مرتکب گناه شده (ولی) خداوند شرم‌نده است!

مفهوم بیت: اشاره به لطف و گذشت و مهربانی پروردگار

● **ارتباط معنایی دارد با:**

«الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بود.»
(تذکرة الاولیای عطار)

قلمرو زبیر

قافیه بیت: خداوندگار و شرمسار

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، و واصفانِ جلیة جمالش به تحیّر منسوب که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

و به عبادت بپردازند

جلال: عظمت، بزرگی

قلمرو زبیر

عاکفان*: جمع عاکف؛ کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند

قلمرو زبان

تشبیه: حلیهٔ جمال (جمال: مشبّه / حلیه: مشبّه‌به ← اضافهٔ تشبیهی)

جناس ناهمسان (اختلافی): جلال و جمال

تضمین: ← ما عبدناک حقّ عبادتک

← ما عرفناک حقّ معرفتک

قلمرو نظر

معنی: عبدانِ گوشه‌نشینِ خانهٔ جلالِ خداوند به کوتاهی در عبادت، اعتراف می‌کنند که تو را چنان‌که شایسته است، پرستش و عبادت نکردیم و ستاینندگانِ زیورِ جمالِ خداوند، خود را به سرگردانی و حیرت نسبت می‌دهند که تو را چنان‌که سزاوارِ توست، نشناختیم.

● عبارت «واصفان حلیهٔ جمالش به تحیّر منسوب که: ما عرفناک حقّ معرفتک»: ارتباط مفهومی دارد با: «هیچ نقّاش نمی‌بیند که نقشی برکشد / وان که دید، از حیرتشِ کلک از بتان افکنده‌ای»

تقصیر*: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن (هم‌خانوادهٔ «مُقصر، قاصر، قُصور»)

مُعترف*: اقرارکننده، اعتراف‌کننده

ما عبدناک حقّ عبادتک: ما چنان‌که شایسته است، تو را پرستش نکردیم

واصفان*: جمع «واصف»؛ وصف‌کنندگان، ستاینندگان (هم‌خانوادهٔ «وصف، توصیف، صفت، موصوف»)

حلیه*: زیور، زینت

تحیّر*: سرگشتگی، سرگردانی (هم‌خانوادهٔ «حیرت، حیران، مَتَحیّر»)

منسوب*: نسبت داده‌شده

ما عرفناک حقّ معرفتک: ما آن چنان‌که سزاوارِ شناساییِ توست، تو را نشناختیم

حذف: فعل «هستند» (بعد از «مُعترف» و «منسوب») حذف به قرینهٔ معنایی

مرجع «ش»: (هر دو) خداوند

بی دل از بی‌شان چه گوید باز؟
بر نیاید ز کُشنگان آواز

گر کسی وصف او ز من پرسد
عاشقان کُشنگانِ معشوق اند

واج آرایی: مصراع سوم ← تکرار صامت «ش»

قلمرو نظر

معنی: اگر شخصی، توصیفِ خداوند را از من سؤال کند؛ من عاشق (بی‌دل = شاعر = سعدی) از خدایی که نشانی از او ندارم، چگونه آشکارا سخن بگویم؟ عاشقان همواره در راه معشوق کشته و فدا می‌شوند و از گُشنگان هرگز صدایی برنمی‌خیزد.

عجز و ناتوانی شاعر از وصفِ عظمتِ خداوند مفهوم: ← تأکید بر خاموشی و رازداری در عشق

● ارتباط معنایی دارد با:

«تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم

با وجودش ز من آواز نیاید که منم»

بی‌دل: عاشق، دل‌داده

باز: آشکارا

منظور از «او»، «من»، «بی‌دل» و «بی‌نشان»: به ترتیب ← «خداوند»، «سعدی» (شاعر و نویسنده)، «سعدی» و «خداوند»

تراذف: بی‌دل و عاشق

استفهام انکاری: چه گوید باز؟ ← نمی‌تواند بگوید

قلمرو زبان

قالب شعر: قطعه

قافیه‌ها: «باز» و «آواز»

اشتقاق: عاشقان و معشوق

یکی از صاحب‌دلان سر به جیبِ مراقبت فرو برده بود و در بحرِ مکاشفت، مُستغرق شده؛ آن‌گه که از این مُعاملت بازآمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»

قلمرو زبان

مراقبت*: در اصطلاح عرفانی، کمالِ توجهِ بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همهٔ احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتنِ دل از توجه به غیر حق

صاحب‌دل: خداشناس، عارف

جیب: گریبان، یقه

← سر به جیب مراقبت فرو بردن ← کنایه از «تأمل و تفکر عارفانه و حفظ دل از هر چه غیر خداست»

← در بحر مکاشفت مستغرق شدن ← کنایه از «کشف حقایق و پی بردن به آنها»

تشبیه: بحر مکاشفت (مکاشفت: مشبه / بحر: مشبه به ← اضافه تشبیهی)

استعاره: بوستان ← استعاره از «معرفت الهی، عرفان، خداشناسی»

قلمرو نبر

معنی: یکی از عارفان در حالت تأمل و تفکر عارفانه، در دریای کشف آسرار الهی غرق شده بود؛ زمانی که از این حالت معنوی (مراقبت و مکاشفت) خارج شد، یکی از دوستان با حالتی خودمانی و بدون رودربایستی به او گفت: از این بوستان (سیر و سیاحت روحانی و عارفانه) که بودی برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟

مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن؛ در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است

مستغرق: غرق شده (هم‌خانواده «غرق، غریق، غرقه»)

معاملت: اعمال عبادی؛ احکام و عبادات شرعی؛ در متن درس، مقصود همان «کار مراقبت و مکاشفت» است

انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد، خودمانی شدن

تحفه: هدیه، ارمغان

کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن

«را» (ما را): حرف اضافه به معنی «برای» [ما = متمم]

حذف: فعل «بود» (بعد از «شده») به قرینه لفظی حذف شده است

قلمرو نبر

گفت: «به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلَم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

کنایه: دامن از دست رفتن ← کنایه از «بی‌اختیار و از خودبی خود شدن»

جناس ناهمسان (اختلافی): مست و دست

قلمرو نبر

معنی: گفت در نظر داشتیم وقتی که به درخت گل رسیدم، دامنم از گل و شکوفه به عنوان هدیه برای دوستان پُر کنم؛ وقتی رسیدم، بوی گل، آن چنان مرا مست و از خودبی خود کرد که زمام و اختیار را از دست دادم.

چون: (هر دو هنگامی که [ادات تشبیه نیستند])

اصحاب: یاران

را: حرف اضافه، به معنی «برای»

← بوی گلَم ← مفعول (بوی گل، مرا مست کرد)

← دامنم ← مضاف‌الیه (دامن از دستِ من برفت)

قلمرو نبر

← درخت گل ← استعاره از «عشق و معرفت الهی»

← بوی گل ← استعاره از «جلوه‌های عشق و معرفت»

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

گلستان، سعدی

اسی مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

این مدعیان در طلبش بی‌خبران اند

جان شد: کشته شد، جانش فدا شد

مدعی: ادعاکننده (در اینجا، یعنی «لافزن، بیهوده‌گو، خودبستا»

← مرجع: خداوند = معشوق

ش: ← نقش: مضاف‌الیه [طلب او]

قلمرو نبر

← در اینجا منظور «بلبل»

← نقش: مُنادا

مرغ سحر:

کان: که آن

سوخته: مقصود «پروانه»

شناخت، دیگر خبری از او به دیگران نخواهد رسید.

مفهوم: تأکید بر «رازداری در عشق و بی‌ادعایی»

● این قطعه ارتباط معنایی دارد با:

۱- از نارسیدگی است که صوفی کند خروش

سیلاب چون به بحر رسد می‌شود خموش

۲- آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر

از میان جمله او دارد خبر

۳- عاشقان گشتگان معشوق‌اند

برنیاید ز کشتگان آواز

۴- تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم

با وجودش ز من آواز نیاید که منم

۵- هرکه را آسـرارِ حق آموختند

مُهر کردند و دهانش دوختند

فروغ

قالب شعر: قطعه

قافیه‌ها: آواز و باز

ردیف: «نیامد»

مرغ سحر (بلبل) ← در اینجا، نماد «عاشق غیرحقیقی و

نماد: «مَدعی»

← پروانه ← در اینجا، نماد «عاشق واقعی و بی‌ادعا»

مراعات نظیر: مرغ و پروانه

تکرار: خبر

فروغ

معنی: ای پرندۀ سحرگاهی (بلبل) عشق واقعی را از پروانه یاد

بگیر، زیرا پروانه در راه عشق، جان خود را فدا می‌کند ولی صدایی

از او بلند نمی‌شود. اینان که ادعا می‌کنند معشوق (خداوند) را

شناخته‌اند، در واقع از او بی‌خبر هستند، زیرا کسی که خدا را

گوشه پروانه

قلمرو زبیر

۱ جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

پاسخ

واژه مُعادل	معنا
وسیم	دارای نشان پیامبری
مُفْرَح	شادی بخش
إنابت	به خدای تعالی بازگشتن
بُریدنِ وظیفه	قطع کردنِ مَقَرّری

۲ سه واژه در متن درس بیابید که هم‌آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

پاسخ

قربت (نزدیکی) ← خوان (سفره)
 غربت (دوری) ← خان (رئیس، بزرگ)
 حیات (زندگی) ← حیاط (مُحَوّطه)

نکته «هم‌آوا» به واژه‌هایی گفته می‌شود که در «تلفّظ» یکسان هستند اما در «نوشتن، معنی و املا» متفاوت می‌باشند.

۳ از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

پاسخ

ح حیات مُفْرَح فاحِش
 ق قُرب تقصیر قَبَا
 ع عُدْر خلعت ربیع
 در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید.

بوی گُلَم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

پاسخ م (گلم) ← مفعول [بوی گل من را چنان مست کرد] م (دامنم) ← مضاف‌الیه [دامن از دست من برفت]

۵ در متن درس، نمونه ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف (لفظی و معنایی) بیابید.

پاسخ حذف به قرینه «لفظی» ← «است» (بعد از واژه «نعمت» [بند اول درس]) به قرینه لفظی حذف شده است // «است» (بعد از دو واژه «ذات» و «واجب» [بند اول]) به قرینه لفظی حذف گردیده است
 حذف به قرینه «معنایی» ← فعل «است» (بعد از «بنده همان به») به قرینه معنایی حذف شده است // «است» (بعد از واژه‌های «رسیده» و «کشیده») به قرینه معنایی حذف شده است

قلمرو زبیر

۱ واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

کان ســـــوخته را جان شد و آواز نیامد

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

پروانه ← نماد «عاشق واقعی و بی‌ادعا»

پاسخ مرغ سحر ← نماد «عاشق غیرحقیقی و مدّعی»

۲ با توجه به عبارت های زیر به پرسش ها پاسخ دهید.

● بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

● فراشِ بادِ صبا را گفته تا فرشی زمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهدِ زمین بپرورد.

الف) آرایه های مشترک دو عبارت را بنویسید. ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

پاسخ الف) سجع و تشبیه [اضافه تشبیهی] ب) استعاره

قلمرو فن

۱ معنی و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.

● عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حقّ عبادتک.

پاسخ معنی: عابدان گوشه نشین خانه جلال خداوند به کوتاهی در عبادت، اعتراف می کنند که تو را چنان که شایسته است، عبادت نکردیم.

مفهوم: ناتوانی در پرستش سزاوارانه خداوند

● یکی از صاحبان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

پاسخ معنی: یکی از عارفان در حالت تأمل و تفکر عارفانه، در دریای کشف اسرار الهی غرق شده بود.

مفهوم: بیانگر حالت «مراقبه و تفکر» و «مکاشفه = کشف اسرار حق»

۲ مفهوم کلی مصراع های مشخص شده را بنویسید.

● ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

پاسخ برخذر داشتن انسان از غفلت از یاد و ذکر خداوند

● چه غم دیوار امت راکه دارد چون تو پشتیبان

پاسخ ستایش پیامبر (ص) و امید به حمایت آن حضرت

● گر کسی وصف او ز من پرسد

پاسخ ناتوانی از توصیف عظمت پروردگار

۳ از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقّاشت نمی بیند که نقشی برکشد

وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده ای

سعدی

پاسخ واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عرفناک حقّ معرفتک

وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده ای

● هیچ نقّاشت نمی بیند که نقشی برکشد

«ت» (نقّاشت) ← مرجع ← معشوق (خداوند)
← نقش ← مفعول (... تو را نمی بیند)

«ش» (حیرتش): ← مرجع ← نقّاش
← نقش ← مضاف الیه (بنان او)

«شگفتی، حیرانی و ناتوانی» // نقّاش و نقش: ← جناس ناهمساز (افزایشی)
← اشتقاق
← مراعات نظیر

معنی بیت: هیچ نقّاشی تو را نمی بیند که بتواند تو را نقّاشی کند؛ و هر آن کس که تو را مشاهده کرد، از حیرت و شگفتی، قلم از انگشتانش انداخته ای!

مفهوم بیت: ناتوانی در مشاهده، شناخت و توصیف خداوند

کنج حکمت: سخنما

گویند که بطی در آب، روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و نَمَرَتِ این نَجْرَبَتِ، آن بود که همه روز گرسنه بماند.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

قلمرو بنابر

معنی: روایت می‌کنند که یک مرغابی در آب، نور ستاره‌ها را می‌دید و فکر می‌کرد که این روشنایی، ماهی است، اراده (تلاش) می‌کرد تا آنها را بگیرد ولی هیچ چیز دستگیرش (نصیبش) نمی‌شد. چون چندین بار این کار را امتحان کرد و نتیجه‌ای نگرفت، (کلاً این کار را) رها کرد. روز دیگر هر وقت ماهی (واقعی) می‌دید، تصوّر می‌کرد که (این ماهی‌ها) همان روشنایی (دروغین) است و به آن توجّهی نمی‌کرد و نتیجه این تجربه، آن بود که او همیشه گرسنه می‌ماند.

← مقایسه نابه‌جا و نابخردانه

مفهوم حکایت: ← نتیجه مقایسه نابه‌جا، شکست و بی‌چیزی و ناکامی است.

قلمرو بنابر

گویند: نقل و روایت می‌کنند

بط: مرغابی **قصید:** نیت، اراده

بگیرد: ماهی‌ها را شکار کند؛ ماهی‌گیری

بیازمود: امتحان و آزمایش کرد **فرو گذاشت:** رها کرد

دیگر روز: روز دیگر = فردا [از ویژگی‌های دستور تاریخی که گاهی صفت مُبهم «دیگر» در جایگاه وابسته پیشین قرار می‌گرفته است] **«بدیدی»، «بُردی» و «نپیوستی»:** هر سه فعل، «ماضی استمراری» (به روش گذشته) هستند [می‌دید، می‌برد و نمی‌پیوست]

نَمَرَت: نمره، نتیجه

تَجْرِبَت: تجربه

کادر املائی

ذکر و یاد کردن / فضل و بخشش / توحید و یگانه‌پرستی / سزا و سزاوار و لایق / حکیم و دانا / عظیم و بزرگ / رحیم و مهربان / ثنا و ستایش / وصف و توصیف / ایشنه و شباهت / وهم و خیال / عزّ و عزیز و عزّت / یقین و باور / سرور و شادی / جزّا و پاداش / غیب و نهانی / یکاهمی و کاهش دهی / فرآیی و زیاد نمایی / سنایی غزنوی (شاعر) / ممت و سپاس / عزّوَجَلّ، گرامی و بلندمرتبه / طاعت و عبادت و اطاعت / قربت و نزدیکی / مزید و زیادی / حیات و زندگی / مُفَرِّح و شادی‌بخش / اذات و وجود / عهده و تعهد / قلیل و کم / تقصیر و کوتاهی / عذر و معذرت خواهی / خوان و سفره / بی‌دریغ و بدون مضایقه / ناموس و آبرو / فاجش و آشکار / وظیفه و مقرّری / بادِ صبا / زُمُرَد، سنگ سبز قیمتی / بنات و دختران / نبات و گیاه / مهد و گهواره / خلعت و جامه / قبا و لباس / وَرَق و برگ درختان / اطفال و بچه‌ها / قُدوم و قَدَم نهادن / موسیم و هنگام / رَبِیع، بهار / غصاره و شیر / تاک، انگور، زَر / شَهد و عسل / فایق و برگزیده / باسِق و بلند / غِفلت و بی‌خبری / از بهر، برای / شَرط و شروط / انصاف و عدالت / سرور و رئیس / صَفُوَت و برگزیده / تَتَمّه و باقی‌مانده / مُصطَفی و برگزیده / شَفیع و شفاعت‌کننده / مُطاع و فرمانروا / اقسیم و صاحب جمال / جَسیم و خوش‌اندام / نسیم و خوش‌بو / وسیم / بحر، دریا / نوح پیامبر / انابت و توبه و پشیمانی / جَلّ و غلا، بزرگ و بلندقدّر است / ایزد تعالی / نظر و نگاه / اعراض و روی‌گردانی / تَضَرُّع و زاری / عاکیف و عابد / مُعترف، اعتراف‌کننده / واصیف و وصف‌کننده / حلیه و زیور / تحیّر و سرگشتگی / منسوب و نسبت‌داده شده / مُراقِبَت و نگاهداری / مُستغرق و غرق شده / طریق و روش / انبساط و خودمانی شدن / ثحفه و ارمغان / اصحاب و باران / سَحَر و صبح / مدّعی و ادّعا کننده / طَلَب و خواستن / حیرت و تحیّر / بط، مرغابی / قصد و نیت / فرو گذاشت و رها کرد [فرو گذاشت] / نَمَرَت و نتیجه / تَجْرِبَت و تجربه / کلیله و دمنه، نصرالله منشی